

شهید علیرضا حسام زاده



از بابت علیرضا
سازمان جامع سرواران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۱۰/۱۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۱۰
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دیپلم
مدفن	برازجان

زندگینامه

((من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا و علیہ فمہنم من قضا نحبہ ومن ینتظرو ما بادلو تبدیلا.)) من دست و بازوان شما را کہ دست خدا بالای آن است می بوسم و بر این بوسہ افتخار می کنم . امام خمینی .

شہید علیرضا حسام زادہ سال ۱۳۴۰ در علی آباد برازجان در یک خانوادہ کشاورز دیدہ بہ جہان گشود و در سنین چہار سالگی از محبت پدر بی بہرہ شد و در دامن مادر تربیت یافت در طفولیت پسری میتن و خود ساختہ و مورد علاقہ ہمہ بود تا اینکہ وارد دبستان معرفت برازجان گردید و تحصیلات ابتدایی را در این مدرسہ گذارنید و سپس دوران راہنمایی را در مدرسہ دانش سپری نمود و در مدرسہ دکتر شریعتی سال آخر را می گذارنید کہ بسیج ہمگانی پیش آمد و بہ ندای امام لیبیک گفتہ و بہ جہہ حق علیہ باطل شتافت و بہ مبارزات خود را در سال ۱۳۵۷ برای پیروزی انقلاب اسلامی شروع نمود او واقعاً انقلاب را درک نمودہ بود و در درونش معنویت و ایمانی متجلی شد و مطہر لطف و صفا و صمیمیت بود. و بہ ہمین خاطر مورد توجہ خاص خانوادہ و خویشان و دوستان بود و اکثر اوقات در مساجد و تکایا بہ ادای فریضہ الہی اشتغال داشت و پیوستہ در مسجد بود تا بتواند بہ ہر نحو شدہ بہ انقلاب بزرگ اسلامی خدمت نماید تا اینکہ جنگ تحمیلی پیش آمد علی برای رفتن بہ جہہ حق علیہ باطل سر از پانمی شناخت و آخر بہ آرزوی دیرینہ اش رسید و در تاریخ ۶۰/۹/۲۱ خود را بہ بسیج سپاہ پاسداران برازجان معرفی و پس از این دورہ ی کوتاہ راہی کربلای خوزستان شد. و در حملہ تنگہ چزابہ در بستان حضور یافت و دلیرانہ جنگید و بہ قول خود وی بہ آرزوی دیرینہ اش کہ ہمانا شہادت بود رسید از جہہ ای بہ جہہ دیگر رفت پس از شروع حملہ فتح المبین بہ شہر شہیدان گننام شوش قدم نہاد و از مواضع بدست آمدہ در سایت وعین خوش بہمراہی دیگر برادران حراست نمود و در روز دوم حملہ بیت المقدس

عقیدہ اش کہ برای رسیدن بہ لقاءاللہ بود مردانہ جنگید و پس از تصرف تپہ ۱۸۲ در تاریخ ۶۱/۲/۱۱ در جہہ رقابہ خون خود را جہت سرعت بخشیدن بہ گسترش انقلاب اسلامی و پیروزی بر امپریالیستہای شرق و غرب ہدیہ نمود.

وصیت نامه

آدمم تا گر خه رابا خون خود دریا کنم

آدمم تا در جبهه خونین شوش ودانیال

از رقابیه تا عین خوش زیبا کنم

دشمنان زشت کار خویش را رسوا کنم

آدمم تا به امام امت رزمندگان

آدمم با ارتش اسلام در میدان عشق

آدمم در قتگاه پیش یاران شهید

آدمم پای

عید میثاق خود را با خدا احیا کنم .

با عرض سلام و درود فراوان بر امام زمان (عج) و نایب برحق او امام خمینی و سلام بر ملت شهید پرور ایران و سلام و درود فراوان بر خانواده عزیزم امید است این وصیت نامه بدست شما برسد و به آن عمل شود. اول امید است که با رفتن فرزند خودتان احساس ناراحتی بخود راه ندهید که این راه حق است او برای رضای خدا قدم در این راه مقدس گذاشتم ما را شهید شدن در راه او همان کسی که جان تمام انسانها بدست اوست باکی نیست و بزرگترین افتخار می دانم که در راه خدا و سرور شهیدان حسین (ع) قدم گذاشته گشته شوم امید است در این راه نگران نباشید اگر فرزند و دوستان را در راه خداوند و دیگر فرزندان خود حساب کرده و به اسلام هدیه نمایید پس ناراحتی چرا ؟ مادر عزیزم خداوند ترا بیامرزد و امید است شما مرا حلال کنید . مادر عزیزم ترا به مهدی قسمت می دهم در سوگم نشینی و بر من گریه نکنی اگر من را دوست داری لباس نو به تن کن و برای من گریه نکن انگار عروسی دارید چون من شهیدم و خداوند وعده کرده گناه شهید بخشیده می شود در ضمن هر کس از اقوام یا از خانواده خودمان خواست ازدواج کند بخاطر من برنامه خود را عقب نیندازند و بخصوص نصرالله را بگوئید تا ازدواج کند امید دارم که همگی زندگی خوشی داشته باشید و اگر امکان داشته من مدتی روزه و نماز بدهکارم هر کس توانست بجایم انجام دهد و با بچه های همکلاسی دیگر و دوستانم سلام مرا برسانید و بگوئید تا می توانید در راه اسلام مبارزه کنید و گول منافقین را نخورید و به امید پیروزی اسلام بفرماندهی امام زمان مهدی (عج) و نابودی کفر در سراسر جهان و مرگ بر دشمنان اسلام . من جوان بودم و رفتم مرا یاد کنید همه با سوره الحمد مرا شاد کنید .

ای زن از فاطمه به شما اینگونه خطاب است ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است .

از همه زنهای می خواهم که حجاب را رعایت کنند. ضمناً مرا کنار قبر عباس (ابوالفضل) طاهری بخاک بسپارید و هفته ای یکبار در قبرستان به من سر بزنید و سوره الحمد بخوانید مادر جان برای من به سوگ نشین چون من

امانتی بوده ام که خداوند بدست تو سپرده و تو هم آنرا به آن سالم پس دادی برای من ناراحت نباش اگر من را دوست داری خوشحال باش تا روحم شاد باشد .

خاطرات

خاطره ای از خواهر شهید علیرضا حسام زاده:

خدای جهانیان را سپاس که انسان را از گل ناب آفرید و او را در نیکوترین قوامی قرار داد و بر سایر آفریدگانش برتری بخشید و فرشتگان مقرب را بر او به سجده در آورد و او را عقل بخشید که گمانش را به یقین تبدیل کند و از خواب غفلت بیدار ساخته و از پیروی از ابلیس لعین دور سازند.

خاطرات ۱۸ سال زندگی را با او به نجوا می گذارم و خیالم را به ایام کودکی می برم که رؤیاهای گذشته در ذهنم مرور می کنم که همیشه آرام بود و دوست داشتنی بازی های کودکانه اش هم با آرامش بود. می خواست در سایه پدر و مادر دنیای شیرین کودکی را سپری کند و چهار سال بیشتر نداشت که دست تقدیر سایه پر مهر پدر را از سرش گرفت و او وجود پدر را در محبت های مادر خلاصه کرد با مهربانی و ادبش در بین خانواده و فامیل محبوب همه بود و هر چه بزرگتر می شد شخصیتش والاتر می گشت. فرزند کوچک خانواده بود ولی به جرأت می توانم بگویم بالاترین بود مادرم علاقه فراوانی به او داشت به یادم است وقتی از مدرسه بر می گشت پشت در منتظرش بود وقتی وارد کوچه می شد فوری خود را کنار می کشید که او را نبیند و مبادا ناراحت شود به همه احترام می گذاشت و مورد احترام همه بود از روزی که او را شناختم نماز و روزه اش ترک نمی شد همه چیزش را در اسلام و انقلاب خلاصه کرده بود در زمان انقلاب در تظاهرات بر علیه رژیم شاه شرکت می کرد و کارهایش را خودش انجام می داد تا کسی به زحمت نیافتد وقتی دشمن بعثی به سرکردگی مزدورانی چون آمریکا به کشور عزیزمان حمله ناجوانمردانه کرد جوانان گروه گروه به خیل سربازان اسلام می پیوستند و دست یاری به هم دادند تا از ناموس و کشور اسلامی خود دفاع کنند و او نیز وظیفه خود دانست که به عنوان بسیجی مخلص به جمع این عزیزان برود و توانست رضایت مادرم را بدست آورد برای چندمین بار به جبهه رفت و برای مدت کوتاهی به مرخصی می آمد به درستی ندیدم که بخندد نگران جبهه و جنگ بود ولی به وسعت دریا و صبری به استواری کوه داشت بسیار مؤدب و با نظم بود و او عاشق رفتن بود آمده بود که برود این شیر مردان جهاد و شهادت خستگی را خسته کرده بودند او جوانی خود را به پای اسلام و انقلاب هزینه کرد.

وابستگی مادر به فرزند را همه می دانیم اما می توانم بگویم بین او و مادرم چندین برابر بود مادرم می گفت علی جان من مریضم و تحمل دوری تو را ندارم تنها در جوابش می گفت مادرم خدا هست و در فکر من نباش در سال آخر دبیرستان برای چندمین بار به جبهه رفت و پس از یازده روز که از او هیچ خبری نداشتیم جسد مطهرش از صحرای خوزستان به آغوش خانواده برگشت زندگی او سراسر عشق و استقامت بود و به اسلام عشق می ورزید. آنان سردارانی از دیار عشق بودند که به عشق زنده و با عشق رزمیدند و به عشق جاوید رسیدند به جوانان توصیه می کرد فریب منافقین را نخورید و با اسلام و امام باشند. دوست داشت زنان همه وقت با حجاب باشند و حتی در وصیعت نامه اش خود به این مسئله تاکید کرده بود و می گفت این جنگ برای آزمایش ماست و ما چه گشته بشویم و چه زنده بمانیم پیروز و سربلند هستیم. آرزو داشت که راه گربلا باز شود. به خاطر دارم همیشه مادرم می گفت هنوز خیلی کوچک بود که شبی در خواب دیدم که سیدی آمد و او را از من گرفت بعد از آن همیشه می گفت که علی رضا شهید می شود. خاطرات کوتاه و به یاد ماندیش نصایح و رهنمودها و رفتار و کردارش الگو و سرمشق زندگی ما بود. خدایش ایشان را در جوار علی اکبر جای دهد که مانند ایشان با لب تشنه به شهادت رسید. در آخر از خداوند می خواهم که می پسندد و گذراد که خون این جوانان پاک و حق اسیران و جانبازان پایمال شود و به دولت مردان کشور عزیزمان شناخت هر چه بیشتر و عمل در راه قران و اسلام و مستضعفان را بدهد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران